

سروده‌های

باباطاهر

همدانی



چند سال قبل در حدود ۱۳۳۰ شمسی فقید سعید مهندس محسن انصاری که مردی پاکدل و نیک نهاد بود در ایام اقامت خود در همدان از روی شوق و ذوق فطری بمرمت و تجدید عمارت بنای خانقاهی بسیار کهنه که آرامگاه عارف بزرگوار و گوینده شیرین زبان «باباطاهر عریان» بود کمر همت بست در این کار مبارک نیازمند بیاری و پشتیبانی - انجمن آثار ملی - گردیده این بنده نویسنده که در آن زمان بخدمت در آن انجمن مشغول بودم بمساعدت و همراهی ایشان برخاسته و از طرف آن انجمن بقدر مقدور اعانت و یاری شد و مهندس مرحوم از روی نقشه و طرح خود بنای بسیار قدیمی و کهنه مقبره بابا را محو کرده و بر روی همان مکان بنای جدیدی از آجر بسبک معماری قدیم مقابر و بقاع اسلامی بنیاد نهاد (که عکس نمای خارجی آن در سر آغاز کتاب سروده‌های باباطاهر چاپ شده است) در آن وقت همان مهندس مرحوم از بنده تقاضا کرد که برخی از دوبیتی‌های آن پیرربانی و موحد صمدانی را برگزیده و تقدیم نمایم تا برسم قدیم باکشی بنگارند و در اطراف دیوارهای بقعه نصب نمایند. بنده نیز با کمال اشتیاق امر ایشانرا

پذیرفته بیست و چهار ترانه دوبیتی از روی بعضی نسخه های خطی و چاپی که در دسترس بود انتخاب کردم که با کاشی نگاشته و در جایگاه خود بر فراز دیوار کتیبه کردند.

انجمن آثار ملی سازمانی است غیر دولتی که اینک قریب پنجاه سال است دوام دارد و در راه حفظ و نگاهداری اینبه تاریخی و احیاء بقاع و مقابر بزرگان علم و ادب کشور و طبع کتب و آثار بزرگان و گویندگان و شعرا که در تاریخ فرهنگ ایران نامدارند بی روی وریا بی مزد و منت سعی کامل می نمایند.

اخیراً در حدود ۱۳۴۸ ش بهمت و کوشش زبده اخبار کرام تیمسار معظم سیهب فرج الله آق اولی انجمن تصویب نمود که چون بنای جدید در خور مقام بلند آن پیر بزرگوار نیست عمارتی بلند و یادگاری رفیع و مجلل که بسبک اینبه مقابر بزرگان در سده های چهارم و پنجم هجری باشد از نوساخته گردد و در این کار سعی بلیغ کردند و اعتبار کافی فراهم آوردند تا اینک که سال ۱۳۵۱ ش است مناره باشکوه و مجلل که نمای ظاهری آن بسبک و طرح بنائی قدیم است و درون آن به اسلوب تازه و نوین با تمام رسیده و آراسته و پیراسته گردیده است.

طراح نقشه آن قبه که بر فراز تپه بلند مشرف به شهر همدان و روبروی قله الوند است و بسیار موقعیت مطلوبی دارد همانا استاد هنرمند محسن فروغی است که کمال ابداع و ذوق را در آن بکار برده و یادگاری جاویدان از خود باقی گذاشته اند و مباشرت ساختمان آن به آقای مهندس حسین جودت که از خدمتگذاران دیرین فرهنگ هستند و دارای تجربه و اطلاع کامل در فن ساختمان می باشند محول گردید. در این بار نیز نویسنده این مقال مأمور شدم که باز برای نقش و کتیبه در داخل بقعه دوبیتی های مناسب و اصیل تهیه و تقدیم دارم بنده نیز با نهایت شوق و افتخار این امر را استقبال کردم و از روی همان منابع سابق بیست و چهار دو بیت از ترانه های بابای همدان فراهم آورده تقدیم داشتم که اینک بدست یاری آن مهندسان و الا مقام در روی بیست و

چهار لوحه از مرمر سفید در گورا کرد مقبره بطرزی جالب و سبکی دلپذیر نقش کرده و نصب نموده‌اند.

در ماه گذشته در مجله شیوای وحید مقاله جالب و دقیقی که در تقریظ کتاب جدید الطبع موسوم به «سروده‌های با باطاهر همدانی» نگاشته و درباره آن کتاب تمجیدی بسزا و توصیفی لائق بخامه محقق ارجمند و ادیب سخن سنج آقای نصرالله فتحی بقلم آمده است، مطالعه نمودم. بحکم علاقه و ارادت دیرین که بنده را به آن عارف و گوینده بزرگوار است نسخه از آن کتاب صواب را بدست آورده و از آغاز تا انجام توفیق مطالعه نصیب شد. دیدم این کتاب اثر زبینه و درخشانی است از دانشمند فرزانه آقای مراد اورنگ که الحق آنچه آقای فتحی در باره آن گفته‌اند و کوشش و مجاهدت مؤلف گرامی آن را در مدت دو سال ستوده‌اند بجا و بسزا و مستحق حمد و ثناست. سبک تحقیق و روشی که در این کتاب آمده مرا آنچنان مفتون و مجذوب ساخت که از درگاه پاک یزدان که محبوب و معشوق بابای همدان است مزید توفیق ایشان را در انجام این خدمات شایسته مسئلت نمودم و برای این بنده مایه کمال مسرت و افتخار است که ترانه‌های برگزیده این جانب که بر حسب تصادف در حجره استاد خوشنویسان و هنروران آقای حسن زرین خط روزی ملاحظه کرده‌اند در نهاد آن مؤلف گرامی آتش شور و شوق را فروزان ساخته و قریحه لطیف ایشان را تحریک کرده تا آنکه عاقبت کتابی باین خوبی گرد آورده و یادگاری بزرگ در تاریخ ادبیات فارسی بر صفحه روزگار باقی و برقرار ساخته‌اند که گفته‌اند «الدال علی الخیر کفاعله»

چند نکته قابل ذکر بنظر قاصر این بنده رسیده است که بفرمان وجدان یادآوری و عرض می‌نمایم:

بنده همچو تصور می‌کنم که سبک و روش ترانه‌هایی که بحق هم ایشان و هم شمس قیس رازی صاحب «المعجم» نام (پهلوی) بآنها داده و دوبیتیهای

بابای همدان دلپذیر تر و بر گزیده تر از همه آنهاست مخصوص به محل معین و محدود بناحیه‌ای خاص در کشور ایران نیست و نمی‌توان آنها را فقط به شهری یا به استانی مانند همدان و عراق و یا لرستان، کردستان منسوب ساخت بلکه آنها يك رشته سروده‌های غنائی و اشعار سوزناك و پراز احساسات و عواطف اند که در موضوعات مختلف چون عشق و توحید و وصف از دیرباز در نزد مردم باستانی و پاك نژاد سکنهٔ ایران بزرگه که در فلات ایران و اطراف آن زندگانی کرده و می‌کنند بطور طبیعی و بطبع جبلی وجود داشته و دارد و همه از سرچشمه، سرشت پاك و روان تابناك آن مردم آریایی نژاد تراوش کرده است.

ملتی واحد که در عصر ما بلحاظ سیاسی و علل جغرافیائی اینك بچند کشور جدا گانه تقسیم شده‌اند همه در اصل شاخ و برگ يك دار و يك درخت‌اند که همان ساکنین فلات پهناور ایران می‌باشند و امروزه بنام ایران و افغانستان و بلوچستان و تاجیکستان و ازبکستان موسوم شده‌اند این دیار که از دامنه کوه‌های هندوکش تا سواحل خلیج فارس و از کنار رود جیحون (آمویه) تا کرانه اروند رود (دجله و شط العرب) پراکنده است در مدتی نزدیک به دو هزار سال باین طرز و روش ترانه‌سازی و چامه سرایی کرده و آنها را توأم با الحان لطیف موسیقی ملی ناشی از روان و دل با زبانی سوزناك بمرصه وجود آورده‌اند.

این بنده خود زمانی که از کابل پایتخت افغانستان می‌گذشتم از یکی از بزرگان آن شهر شهیر ترانه‌ای شنیدم که در وصف قدوم بهار و گذشتن فصل گل آلود زمستان سروده شده و مصراع اول آن این است:

بهار آمد که خشکد لای کابل.....

بعد از تحقیق معلوم شد که از اینگونه دوبیتی در نزد مردم آن بلاد فراوان است که از قدیم الایام یعنی از دوره سلطنت اشکانیان و ساسانیان که ایران بحدود طبیعی خود در تحت فرمان يك حکومت درآمده بود - تا این زمان باین وزن و سبک سروده‌اند و باز هم می‌سرایند.

درست در سال ۱۲۷۳ ه. ق. وقتی که کشتی‌های جنگی انگلیس به جنوب ایران حمله کرد و قشون بیگانه در بندر بوشهر پیاده شدند و میان دولت ایران و انگلیس در ناحیه دشتستان حوالی آن بندر جنگی شدید در گرفت مردم آن ناحیه باقتضای علاقه به میهن و دیار خود همدوش قشون دولتی بجنگ یادفاع از کشور خود برخاستند یکی از خوانین آن ناحیه که جوانی رشید و مردانه بود در یکی از آن پیکارها بشهادت رسید و مردم دیار خود را سوگوار ساخت (رجوع شود بفارسنامه ناصری صفحه ۳۱۷) زن و مرد آن ناحیه برای آن جوان برازنده و دلیر بنوحه گری پرداختند که از آنها یکی این ترانه بود :-

خبر آمد که دشتستان بهاره زمین از خون احمد لاله زاره

خبر را مادر پیرش رسونید که احمد يك تنه دشمن هزاره

به خوبی ملاحظه می‌شود که این ترانه بادوبینی‌های کردی و یا همدانی پالری مردم سده چهارم و پنجم هیچگونه اختلافی ندارد و شیوه و وزن و سبک آنها یکسان است.

و نیز برای اثبات مدعا حکایتی عرض می‌شود که در ایام قدیم از استاد بزرگوار خود که روانش شاد باد شنیده‌ام .

وی دانشمندی فرزانه و عالی مقام بود که نسب وی به بزرگزادگان طبرستان می‌رسید و نمی‌دانم که آن حکایت از پدران وی سینه بسینه باورسیده یا در کتابی دیده بود در حال می‌فرمود :

سالی که خسرو قهار نادر شاه افشار به آهنگ تسخیر ماوراءالنهر و ترکستان سواحل رود جیحون را مضرب خیام لشکر نصرت اثر قرار داده بود شبی در اطراف اردو گردش می‌فرمود آواز نغمه (نی لبك) شنید که گروهی از سربازان گرد آمده می‌نواختند و همراه آن سرودی دلنواز می‌سرودند . سراینده را نزد خود خوانده و از کار آنان پرسش فرمود . بمرض رسانید که بانغمه‌ئی سرودی از ولایت خود می‌خوانم و آن این است:

د ت چهره بخویی یل آتشینه موشوم به آتش ایر آتش اینه
تندندان صدف رهنه لب انگینه مهر فلک بخر من ت خوشه چینه»
شاه بمیرزا مهدی خان منشی باشی که در رکاب بود امر فرمود که آنرا بقارسی
معمولی در آورد.

وی به بداهت چنین ترجمه و عرض کرد - :

رخسار یار من چو گل آتشین بود

من می‌روم با آتش اگر آتش این بود

دندان او چو صدف لب انگیز بود

مهر فلک بخر من او خوشه چین بود

آن سلطان کشورستان امر فرمود که نی‌لیکها را از سر بازان گرفته و آن
گونه نتمه سرائی را قدغن کرد تا سپاهیان بیاد وطن نیافتند و از جنگ باز
نمانند.

- مقصود از این سخنان این است که ترانه‌های موسوم و معروف به
(پهلوی) میراثی است از مردم پارسی زبان فلات ایران زمین که در طول مدت
دراز پس از اسکندر یونانی و شاید قبل از او در زبانها روان بوده- گویندگان
در شهرها و روستاهای این عرصه پهناور مانند پورفریدون شیرازی و یاصوفی
مازندرانی و بابا افضل کاشانی و شاعر خرم آبادی و گوینده کردستانی همه آن‌ها را
هر یک بنوایی در خور محل خویش میسروده‌اند تا آنکه سرآمد آنها نوبت به عارف
مجدوب و دانای شوریده شیرین سخن چون بابای همدان رسید وی افکار
لطیف عرفیانی و اندیشه‌های عشق و شوریدگی بهمان زبان ترانه سازی فرموده
است.

هر کس بزبانی سخن حمد تو گوید

مطرب به غزلخوانی و بلبل به ترانه

باید گفت که اصولا سرودهایی که بر حسب عروض عرب به بحر هزج مسدس
و بوزن و تقطیع. «مفاعیلن مفاعیلن مفاعل» نه تنها در دو بیتنی‌ها بلکه در مثنویاتی که به
همان بحر است غالباً داستانهای عشقی و غرامی آمده است همه یادگار و پدیدینه‌های

باستانی ایران زمین است که از آنجمله مثنوی ویس و رامین گفته فخری گر گانی و منظومه دلنشین خسرو و شیرین - نوشته نظامی گنجوی را می توان نام برد که هر دو ریشه و اصل قدیم ایرانی عهد ساسانی داشته اند.

دو بیت از مثنوی ویس و رامین برای مثال می آوریم که ملاحظه شود چگونه در شیوایی کلام و لطافت معنی با ترانه های دو بیتی موضوع سخن ما مشابهت تمام دارد - فقط اختلاف در قافیه است :

د نگارا تو گل سرخی و من زرد تواز شادی شکفتی و من از درد
بیا این سرخ گل بر زرد گل نه که در باغ این دو گل بایکدیگر به
این بنده در ایام خدمت وزارت معارف در سال ۱۳۱۵ ش بسبب علاقه و
دلبستگی که باین گونه ترانه ها داشتم در صدد بر آمدم که در اطراف کشور جستجو
کنم و هر چه ممکن است از این قبیل دو بیتی ها که در هر گوشه و کنار پراکنده
است جمع آورم - برای این مقصود مردی دل آگاه و با ذوق را بنام کوهی کرمانی
برگزیدم که آنوقت در دبستانی آموزگار و مانند من باینگونه ترانه ها دلبسته
و علاقه مند بود پس زاد و راحله او را فراهم آوردم و وی در چند سفر که با طرف
و جوانب و بلاد و دهات و میلات و عشایر در جنوب و شمال کشور کرد ترانه های
فراوانی گرد آورد که بعداً بنام «هفتصد ترانه کوهی» در تهران بطبع رسید و هم
اکنون در کتابخانه ها موجود است.

بر آن سر بودیم که وسائلی فراهم سازیم تا هم او چند سفر دیگر بخارج و
ممالک همجواری رود از جمله در نظر بود که به افغانستان و تاجیکستان عزیمت
نماید بلکه در آنجا نیز به اینگونه سرودها دست یافته مجموعه خود را تکمیل
نماید - ولی متأسفانه توفیق رفیق من و ایشان نشد - اکنون مراجعه و نظر
به این مجموعه برای پژوهش و تحقیق آقای اورنگ شاید سودمند باشد .

دو بیتی های با باطاهر بر دیگران مزیتی که دارد این است که اثر
ادب و لغت و فرهنگ عرب در آنها بسیار نمودار است .
بعد از طلوع دولت اسلام انتشار لسان عرب خاصه آیات کتاب مجید

قرآن در افکار و اذهان مردم ایران نفوذ کرده و از سده دوم تا قرن سیزدهم یعنی تا عصر حاضر کلام و لغت و عقاید دینی اسلامی در ذهن‌ها رسوخ یافت بالاخره آن لغت و آن ادبیات آن زمان جزء میراث فارسی زبانان گردید. ایرانیان حتی در آن زبان آثار مخلص و جاوید از نظم و نثر بجای گذاشتند نفوذ آن لسان و ادبیات آن در ترانه‌های بابای همدان بخوبی نمایان است و سخنان آن عارف ربانی دارای این خاصیت است که واژه‌های تازی را سهولت و روانی در کلام خود جای داده و مهر فارسی بر آنها زده است احصائیه تقریبی در دو بیتهای برگزیده او افزون از پنجاه یا شصت کلمه عربی شمرده می‌شود برای مثال دو بیتهای ذیل بهترین شاهد مقصود است :

- ۱- خوشا آنان که الله یارشان بی ... بحمد و قله‌ها الله کارشان بی.
- ۲- تو که ناخوانده‌ای علم سماوات ... هیهات هیهات .
- ۳- خوشا آنان که هر از بر ندانند . (عین ضرب‌المثل عربی را در سخن نقل فرموده است) .
- ۴- « من از قالوایی اندیش دارم گنه از برگه دالان بیش دارم اگر لاتقطعوا دستم بگیره من از واویلنا تشویش دارم ، که اشاره به سه آیات دارد در سوره‌های (الاعراف ۱۷۲) و (الزمر ۵۱) و (یس ۵۳۱) می‌باشد .

دانشمندگرامی آقای اورنگ در کتاب صواب خود در یکجا باباطاهر را از پیران فرقه حقه‌اثنی عشریه که مذهب رسمی ایرانیان است دانسته و از «هشت و چهار» دریک ترانه استشهد کرده‌اند . این معنی محل قائل و اندیشه است به نظر قاصر این بنده این دو بیته : « از آن روزی که ما را آفریدی ... الخ »

از برآورده‌های قرن دهم هجری به بعد است . در سده پنجم یعنی عصر باباطاهر که هنگام سلطنت سلجوقیان است مذهب « عامه » دسراسر ایران قوتی

به کمال داشته و سلاطین و وزرا آنرا دین رسمی خود قرار داده و با تعصب مفرط آنرا متابعت می کرده‌اند در آن زمان پیروان مکتب « خاصه » بسیار معدود و گمنامی زیسته‌اند - محیط همدان نیز از این ترتیب خارج نبوده است - از اینها گذشته رتبت آسمانی و مقام علوی بابای بزرگوار بالاتر از آن است که به غوغا و مجادله غلات روافض یا نزاع و مهملات نواصب آلوده گردد .

دانشمند محترم آقای اورنگ بخویی می‌دانند که شوریده‌ای که نامش قلندر است و جامه از عریانی پوشیده در عالمی بالاتر ازین عوالم سیر می‌کرده و از جوهره لطیف مذهب معلای اسلام بهره‌ور شده و از سرچشمه مشرب مصفای توحید آب نوشیده . نفس قدسی او منزّه از تعصب و تجرب می‌باشد و در عداد « من‌الذین فرقوا و دینهم و كانوا شیعا » قرار نمی‌گیرد .

همه بزرگان عرفا و موحدین عالی‌مقام در این معنی سخن بسیار گفته و در اسراذ سفته‌اند یکی از آنجمله مولانا عبدالرحمان جامی عارف قرن نهم است که به این معنی اشاره کرده (والهدة علیه) به طعن و طنز می‌گوید:

ای محتسب شهر بده جام میم کآمد ز نزاع سنی و شیعه قیم
گویند که جامیا چه مذهب داری صد شکر که سگ سنی و خر شیعه نیم
در این مبحث سخن بسیار است بیش ازین جسارت نورزیده و می‌گذریم .

مؤلف ارجمند ما ابتکاری بدیع و لطیف به کار برده و کتاب پر بهای خود را بطراز فارسی ناب آراسته و بقدر امکان از استعمال لغات تازی دوری جسته‌اند . البته این شوق وطنی و عشق و ایمان به فرهنگ خاص ایرانی در خود تحسین و آفرین است .

این بنده خود روزگاری بهمین شیوه و روش پایبند بودم و از هر جا که نوشته بخامه بزرگان کهن بدست می‌آوردم گردمی کردم تا آنکه سرانجام از آن گونه سخنان پارسی کتابی ساختم و آنرا « پارسی نغز » نامیدم و به سال گشایش آرامگاه شیخ اجل سعدی در شیراز بهمان یادگار منتشر ساختم (طهران - ۱۳۰۰ ش) .

خداوند رحمت کناد استادی دانشمند که مردی دانا و روشن بین بود مرا به این رنج و « اعنات » که بر خود گرفته بودم منع فرمود و گفت التزام به این شیوه و روش نگارش دو زحمت دارد و دو رنج بار می‌آورد نخست برای نویسنده - که تکلفی غیر لازم بر خود روا داشته و بی سببی مغز و اندیشه خود را در شکنجه انداخته و مطلب و مضمونی که به زبان معمول و متداول می‌توانست به آسانی ادا کند بعبارتی پیچیده و نامفهوم در آورده است دوم برای خواننده که از درک و فهم معنی دور می‌ماند و احياناً بسبب پیچیدگی و اشکال به مقصود پی نمی‌برد و باید به فرهنگ‌ها مراجعه کند .

بدیهی است که آوردن کلمات فارسی بهمان قدر و اندازه که استاد طوس و بابای همدان عمل کرده‌اند و مقید به فارسی قطعی نبوده‌اند و هر جا ناچار شده‌اند لغات عربی عوام فهم را هم در شاهنامه و هم در ترانه‌های خود بکار برده‌اند و آن کلمات از کمال روانی و سادگی رنگ و بوی فارسی گرفته و ذوق سلیم مردم زمان آنرا قبول کرده است « همچنان که بعضی واژه‌های لغات اروپایی که بین‌المللی شده در ایران هم رواج دارد » به نظر قاصر ابداع کلمه « گویش » بجای لهجه و لغت « رویه » بجای صفحه و فر تور به معنای تصویر (که در اصل به معنی انعکاس نور بوده و در اینجا به معنای تصویر قلمی یا شبیه‌سازی آمده) هم نویسنده گرامی ما را به زحمت غیر لازم انداخته و هم خواننده بیسوادى مانند بنده را سرگردان ساخته است . همچنین استعمال واژه « ریزه کاری » که از لغات جدیدالاختراع زمان است در آثار نویسندگان قدیم سابقه ندارد به معنای تحقیق دقیق و بحث لطیف در این کتاب گرانها مکرر استعمال شده است .

این کار جز مجهول کردن معنای معلومی دیگر سودی ندارد و صواب آن است که روش را که نویسندگان و گویندگان فارسی زبان مطابق ذوق سلیم و طبع روان در سر زبانهاست و هنوز بعد از هزار سال مردم فارسی زبان بدون توجه به اینکه کلمه اصلا عربی است یا فارسی آنرا استعمال کرده و می‌کنند از دست ندهیم .

خیلی مایه تأسف است که در این کار بعضی‌ها بحد افراط و مبالغه رفته‌اند و تا بجائی رفته‌اند که حتی اسامی اعلام عربی را بلهجه پارسی در آورده و به کار می‌برند یکی از این آقایان کلمه « قریش » که نام قبیله عرب است به زبان نمی‌آورد و هر جا لازم بود بجای آن « کدوش » می‌گفت سرانجام نام شخص خود را که « محمد » بود تغییر داده و « ممد » می‌گفت

و می‌نوشت و امضا می‌کرد و ازدوستان و آشنایان تقاضا داشت که او را به نام «محمد» نخوانند این افراط و این درجه اغراق بر خلاف فقه‌اللمغه (فیلولوژی) به زبان فارسی است و سزاوار نیست که هر کس به میل خود آنرا تغییر دهد معلوم است که زبان جزو مایملک عموم مردم است و باید که هر ملتی آنرا بطور طبیعی تغییر دهد .

تحقیقات بسیار سودمند و ارزنده و مطالعات جالب و آموزنده درباره زندگانی بابا فرموده‌اند مخصوصاً درباره سابقه تاریخی بابای همدان یا پیروان فرقه اهل حق در زمان شاه خویشین در قرن پنجم و سلطان السهاک در قرون بعدالحق بسیار پسندیده و در خور تحسین است .
و بنده نویسنده به مطالب تازه که تا آن زمان بر او مجهول بود پی برده و از حاصل تحقیقات فاضلانه ایشان به مطالب سودمندی برخوردارم و فایده بردم .

همچنین شرح دقیق و توضیح و تحقیق فاضلانه که در گزارش دوبیتی معروف «من آن بحرم که در ظرف آمدستم ۰۰۰» بقلم آورده‌اند و خاصه مطالعات لطیفی که در باره حرف «الف» و «سال» و «الف» نگاشته‌اند الحق حق معنی را ادا کرده‌اند از مطالعه آن بی‌شایبه روح را لذتی حاصل شد و از مؤلف ارجمند بنوبت خود سپاسگزارم و مزید توفیق ایشان را از خداوند بزرگی که محبوب بابای همدان است مسئلت دارم .

ایکاش که در پایان مقال راجع به حرف «الف» که ابیاتی بسیار لطیف از مولای روم نقل فرموده‌اند از یک رباعی و یک بیت که اولی منسوب به خواجه ابوسعید ابوالخیر و دومی از آن خواجه لسان الغیب است شاهد مثال می‌آوردند و از آنها یاد می‌کردند .

بنده شرمنده در اینجا آن هر دو را برای ختم کلام و پایان سخنان ناچیز خود با تقدیم معذرت عرض می‌کنم :

(رباعی)

دل گفتم مرا علم لدنی هوس است تعلیم کن اگر ترا دست رس است
گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ درخانه اگر کس است یک حرف براسه

(بیت)

نیست در لوح دلم جز الف قامت یار چکنم حرف دیگر یاد نداد استادم

شهریورماه ۱۳۵۱ - علی اصغر حکمت